**جلسه 31-143**

**سه‌شنبه - 14/09/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که آیا می‌‌شود به اطلاقات تمسک کرد برای اثبات مشروعیت عبادت صبی و اجزاء آن بعد از بلوغ؟ نمازی خواند در اول وقت بعد بالغ شد، آیا می‌‌شود به خطاب حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی تمسک بکنیم؟ بگوییم این خطاب شامل صبی هم می‌‌شود، فقط صبی ترخیص در ترک دارد. بعد از بلوغ خطاب عوض نمی‌شود، ترخیص در ترک از بین می‌‌رود. خب وقتی خطاب عوض نمی‌شود، این صبی هم قبلا نمازش را خوانده، وجهی ندارد که اعاده بکند.

مرحوم آقای خوئی فرمود رفع القلم عن الصبی موضوع خطابات اولیه را مقید می‌‌کند، می‌‌شود البالغ یصلی صلاة الصبح و این ظاهر این است که بعد از بلوغ بخواند. بله ما دلیل بر مشروعیت اگر داشتیم حرفی نداشتیم، مروا صبیانکم علی الصلاة او دلیل بر مشروعیت است. اما اطلاقات نمی‌تواند وافی به این مطلب باشد.

ما عرض کردیم که طبق مسلک آقای خوئی که وجوب به حکم عقل است، ‌اصلا مفاد حافظوا علی الصلوات وجوب نیست به نظر ایشان، اعتبار الفعل علی الذمة مفاد خطاب امر است از نظر ایشان، عقل وقتی دید ترخیص در ترک نیامده حکم به وجوب می‌‌کند. شارع آنی که جعل کرده اعتبار الفعل علی الذمة‌ است. اطلاق خطاب شامل صبی هم می‌‌شود. منتها در حق صبی ترخیص در ترک آمده عقل دیگه حکم به وجوب نمی‌کند؛ این ربطی به خطاب ندارد. پس چرا موضوع خطاب مقید بشود به بالغ؟ یا اگر ما مسلک‌مان این باشد: صیغه امر دلالتش بر وجوب بالاطلاق است یعنی مفادش طلب هست و اطلاقش منع من الترک را اقتضاء می‌‌کند، ‌خب اصل خطاب حافظوا علی الصلوات اصل طلب را متوجه همه می‌‌کند چه بالغین چه غیر بالغین، به تعدد دال و مدلول، ما آن منع من الترک را در مورد صبی بر می‌‌داریم، اصل خطاب چرا برداشته بشود؟

بله، اگر مسلک صاحب کفایه را داشتیم می‌‌گفتیم صیغه امر وضع شده برای یک معنای بسیط و هو الوجوب حدیث رفع مفاد صیغه امر را بر می‌‌دارد و دیگر دلیل نداریم بر این‌که استحباب که متباین است از نظر صاحب کفایه با وجوب، بخواهیم در حق صبی اثبات کنیم مگر دلیل مستقلی داشته باشیم. اما مسلک صاحب کفایه را نوعا قبول نکردند. یا قائلند کما هو الصحیح که صیغه امر بلکه ماده امر ظهور اطلاقی دارد در وجوب به تعدد دال و مدلول یا مثل امام قائلند که صیغه امر حجت عقلائیه است بر وجوب یا مثل آقای خوئی قائلند که وجوب حکم عقل است عند وصول خطاب الامر و عدم وصول الترخیص فی الترک. طبق این مسلک‌ها غیر از مسلک صاحب کفایه وجهی ندارد ما بگوییم موضوع خطاب امر مختص می‌‌شود به بالغین.

این اشکالی است که برخی مثل مرحوم آقای صدر به آقای خوئی کردند. و لذا گفتند ما به خود اطلاقات اولیه می‌‌توانیم تمسک کنیم برای اثبات مشروعیت عبادت صبی. طبعا نتیجه این می‌‌شود که این عبادت صبی طبق اطلاقات اولیه مشروع است و مجزی است از صلات فریضه و لو بعدا بالغ بشود.

[سؤال: ... جواب:] طبق مسلک صاحب کفایه مروا صبیانکم اصلا استعمال شده در استحباب. ... بحث فعلا این است که از اطلاق خطاب‌های اولیه مثل حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی مشروعیت عبادت صبی را اثبات کنیم.

ممکن است مرحوم آقای خوئی جواب بدهد از این اشکال به دو جواب:

جواب اول این است که ایشان بفرمایند که رفع باید تعلق بگیرد به چیزی که قابل وضع است شرعا. طبق مسلک من وجوب که حکم شرع نیست، ‌وجوب حکم عقل است. موضوعش طلب الفعل است و عدم وصول الترخیص فی الترک. پس رفع نمی‌تواند به وجوب بخورد، رفع باید به مجعول شرعی بخورد. مجعول شرعی هم در خطاب امر حافظوا علی الصلوات بعث نحو الفعل است، اعتبار الفعل علی الذمة است، او باید رفع بشود. وجوب که قابل رفع نیست. بله، اگر قائل شدیم به این‌که وجوب مجعول شارع است و به ظهور اطلاقی خطاب امر وجوب را می‌‌فهمیم اشکالی نداشت، حدیث رفع این وجوب را که مجعول شرعی است رفع می‌‌کند. اما بناء بر این‌که حکم عقل است مجعول شرعی نیست تا مرفوع شرعی باشد.

این جوابش این است که وجوب اولا بعید است که آقای خوئی بگویند قابل جعل شرعی نیست. ایشان ظاهرا می‌‌خواهند بگویند که مفاد صیغه امر وجوب نیست نه این‌که شارع نمی‌تواند وجوب را جعل کند. شارع نمی‌تواند بگوید لابد ان تفعل کذا؟! چه جور می‌‌شود انسان این را ادعا کند؟! ایشان در صیغه امر، ماده امر می‌‌گویند مفادش اعتبار الفعل علی ذمة المکلف است و نه وجوب، خب حرفی نیست، ما فعلا در او بحث نداریم، ‌اما این‌که ایشان بخواهد بگویند وجوب قابل جعل شرعی نیست، اصلا ما مجعول شرعی به نام وجوب نداریم وجوب حکم عقل است، این ممکن است برخی عبارت‌های ایشان موهم این معنا باشد، ولی‌شان ایشان را ما اجل می‌‌دانیم از این‌که این مطلب را بگوید.

[سؤال: ... جواب:] ایشان وجوب را حکم عقل می‌‌کند، اصلا وجوب حکم عقل است، کاشف از او وجدان ما است. موضوع وجوب وصول خطاب امر است و عدم وصول ترخیص در ترک. ما عرض‌مان این است که حقیقت وجوب در صیغه امر ممکن است بگویید مفاد خطاب نیست، اما این‌که حقیقت وجوب قابل جعل شرعی نیست، این خیلی بعید است. خب شارع می‌‌گوید لابد ان تفعل کذا می‌‌شود انشاء وجوب. ... برخی عبارات ممکن است موهم این معنا باشد ولی من به نظرم می‌‌شود از مجموع عبارت‌های آقای خوئی می‌‌شود این را استفاده کرد که ایشان می‌‌گوید در صیغه امر وجوب مجعول نیست، وجوب حکم عقل است همان‌ که امام فرمود حجت عقلائیه، ‌ایشان می‌‌گویند حکم عقل، ‌نه این‌که وجوب قابل جعل شرعی نیست. اصلا وجوب در شرع یعنی حکم عقل، ‌بعید است کسی این را بگوید. وقتی وجوب قابل جعل شرعی بود قابل رفع شرعی هم هست.

[سؤال: ... جواب:] رفع چه در رفع القلم چه حدیث رفع، در مقابل وجود مقتضی است برای وضع که از او تعبیر می‌‌کنند به این‌که رفع در اینجا به معنای دفع است. مقتضی برای وضع وجوب هست حدیث رفع آن را رفع می‌‌کند.

ثانیا: بر فرض شما بگویید که وجوب حکم عقل است، حقیقت وجوب عبارت است از حکم عقل به لزوم اتیان فعل عند طلب الفعل و عدم وصول الترخیص فی الترک، قابل رفع است وجوب شرعا به رفع منشأ آن. شارع می‌‌تواند رفع کند وجوب را به رفع منشأ آن. منشأ آن عبارت است از مرکب از طلب الفعل المنع من الترک. یا به تعبیر دیگر طلب الفعل و عدم وصول الترخیص فی الترک. این مجموع مرکب از طلب الفعل و عدم الترخیص فی الترک این منشأ انتزاع وجوب است، این منشأ حکم عقل به وجوب است.شارع می‌‌تواند بگوید رفعت الوجوب ‌ای رفعت الوجوب بمنشئه. این مرکبی را که منشأ حکم عقل به وجوب است شارع رفع می‌‌کند بعد می‌‌تواند در مقام اثبات بگوید رفعت الوجوب، ‌ای رفعت الوجوب برفع منشئه. منشأ وجوب هم مرکب است از دو چیز: طلب الفعل، به تعبیر ایشان اعتبار الفعل علی الذمة و دوم عدم وصول الترخیص. قدرمتیقن از رفع این مجموع رفع جزء اخیرش است. جزء اخیرش که رفع بشود کافی است برای صدق رفع مجموع. مجموع من حیث المجموع مرتفع می‌‌شود و لو به رفع احد اجزائش که قدرمتیقن جزء اخیر است. یعنی عدم الترخیص فی الترک برداشته می‌‌شود، ‌جایش ترخیص در ترک می‌آید. این قدرمتیقن است. اطلاق حافظوا علی الصلوات می‌‌گوید و لکن اصل طلب دلیل ندارد رفع شده باشد. چون اگر اصل طلب رفع بشود دیگه موضوع نمی‌ماند برای جزء اخیر. یعنی چیزی که اصلا واجب نیست که به طریق اولی ترخیص در ترک دارد تا چیزی که مستحب است. این فعل چه مستحب باشد چه مستحب نباشد ترخیص در ترک دارد. پس قدرمتیقن این است که ترخیص در ترک دارد. عدم الترخیص در ترک رفت، جایش ترخیص در ترک آمد. اطلاق حافظوا علی الصلوات می‌‌گوید اصل طلب طبق اطلاق حافظوا علی الصلوات محفوظ است.

[سؤال: ... جواب:] حدیث رفع بیش از رفع وجوب به رفع منشأ آن‌ که مجموع من حیث المجموع طلب الفعل و عدم الترخیص فی الترک است است دلالت نمی‌کند. خب رفع المجموع یکفی فیه رفع احد اجزائه که قدرمتیقن جزء اخیر است.

و اگر این مطلب نباشد چه جور آقای خوئی فرق می‌‌گذارد بین رفع احکام وجوبیه با رفع احکام استحبابیه. ایشان خودشان می‌‌گویند احکام استحبابیه را حدیث رفع بر نمی‌دارد. حالا مروا صبیانکم اخص است اصلا، در خصوص صبی آمده، بر فرض تخصیص می‌‌زند رفع القلم عن الصبی را. اما ایشان می‌‌گویند اطلاقات مستحبات، ‌مستحب است غسل جمعه، مستحب است غسل جنابت، مستحب است وضوء، این خطابات استحباب در مورد صبی ممیز هم صادق است و حدیث رفع آن را بر نمی‌دارد چون امر ثقیل نیست امر استحبابی تا بخواهد حدیث رفع آن را بردارد. آقا! فرق بین امر استحبابی و امر وجوبی اگر در جعل شرعی نیست پس چه جور یکی را بر می‌‌دارد، یکی را بر نمی‌دارد. غیر از آن توجیهی که ما می‌‌کنیم که در امر وجوبی مجموع طلب الفعل و عدم الترخیص فی الترک که منشأ وجوب می‌‌شود او ثقیل است، این مجموع رفع می‌‌شود به رفع احد اجزائش ولی در امر استحبابی مجموع طلب الفعل و عدم الترخیص فی الترک ما نداریم، ‌بلکه طلب الفعل مع الترخیص فی الترک داریم و لذا او ثقیل نیست حدیث رفع آن را بر نمی‌دارد. با بیان آقای خوئی فرق بین امر استحبابی و امر وجوبی چی می‌‌شود که حدیث رفع یکی را بر می‌‌دارد یکی را نمی‌تواند بر دارد. حکم عقل را که نمی‌تواند بردارد، در حکم شرعی هم که با هم فرق نمی‌کنند.

[سؤال: ... جواب:] چرا اعتبار الفعل در ذمه در مستحبات برداشته نمی‌شود؟ چون در کنارش ترخیص فی الترک هست ثقیل نیست، اما اعتبار الفعل علی الذمة در واجبات چون در کنارش ترخیص در ترک نیامده، شده ثقیل، حالا که شد ثقیل، حدیث رفع این مجموع را رفع می‌‌کند. و بعبارة اخری وجوب را ادعا می‌‌کند رفع کردیم به رفع منشأ آن. ... خب فعل یعنی موقف. موقف شارع در حکم وجوبی اعتبار الفعل علی الذمة است و عدم رضای به ترک. این موقف شارع است. شارع این موقف را که مجموع الامرین است، طلب الفعل یا به تعبیر دیگر اعتبار الفعل علی الذمة و عدم الرضا بالترک، این مجموع را که منشأ حکم عقل به وجوب است شارع رفع می‌‌کند. یعنی عدم الرضا بالترک رفع می‌‌شود، ‌جایش رضای به ترک می‌آید. آن وقت اطلاق دلیل حافظوا علی الصلوات می‌‌گوید آن اعتبار الفعل علی الذمة، آن طلب الفعل او چرا رفع بشود؟

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا اجمال نیست. چون آقای خوئی معتقد است که خطاب حافظوا علی الصلوات بیش از این دلالت نمی‌کند که اعتبار الفعل علی الذمة. آن عدم وصول الترخیص فی الترک وجدانی است؛ او مدلول خطاب نیست.

[سؤال: ... جواب:] قدرمتیقن از رفع مجموع طلب الفعل و عدم الترخیص فی الترک این است که جزء اخیرش رفع می‌‌شود. یعنی عدم الترخیص فی الترک جایگزین می‌‌شود به ترخیص فی الترک. این است دیگه. اما اطلاق حافظوا علی الصلوات می‌‌گوید آن جزء اول محفوظ است.

ممکن است مرحوم آقای خوئی یک جواب دومی بدهد. این جواب اول ایشان قانع کننده نیست اگر بخواهد این جواب را بدهند که وجوب حکم عقل است و قابل رفع شرعی نیست.

اما جواب دومی ممکن است بدهند از این اشکال. بگویند آقا! یک وقت حدیث رفع فقط می‌آید می‌‌گوید لایجب، ‌انت مرخص. مثلا اکرم کل عالم. یک عبدی می‌آید از مولایش می‌‌پرسد مولا! شما که گفتی اکرم کل عالم، هل انا مرخص فی ترک اکرام عالم الشاعر؟ شارع می‌‌گوید نعم انت مرخص، نمی‌دانیم این ترخیص در ترک اکرام شاعر از باب این است که مستحب است یا اصلا مستحب هم نیست. خب اینجا ما می‌‌گوییم که ترخیص در ترک اکرام عالم شاعر داریم و لکن خطاب اکرم کل عالم می‌‌گوید اعتبار شده اکرام هر عالمی در ذمه مکلف و لو آن عالم، ‌شاعر باشد. یا اینجا آقای خوئی مشکل پیدا می‌‌کند تمسک نکند به اکرم کل عالم برای اثبات استحباب اکرام عالم شاعر.

اما یک وقت این خطاب مخصص ناظر است، حاکم است کانّه می‌‌گوید رفعنا الاحکام الالزامیة عن الصبی، ظاهر رفع القلم این است که حاکم است. می‌‌گوید آن احکامی که فی ذاتها الزامیه است آن‌ها را از صبی برداشتیم. نه رفعنا حد لزومها، نه رفعنا مرتبة لزومها، نه، رفعنا تلک الاحکام الالزامیة فی حد ذاتها. اگر استظهار ما از رفع القلم این باشد، ‌رفع القلم یعنی رفعنا آن قلم احکام الزامیه را که بر بالغین وضع کردیم، رفعنا آن قلم را از صبی، این دیگه اصلا ناظر است به این‌که این خطاباتی که مفادش احکام الزامیه است، این خطابات متضمنه احکام الزامیه شامل صبی نمی‌شود. و این فرمایش اگر آقای خوئی بفرمایند فرمایش دقیقی خواهد بود و جوابش سخت است.

اگر خطاب مخصص بود لایجب اکرام العالم الشاعر، لابأس بترک اکرام عالم الشاعر، اکرم کل عالم اصل طلب را در عالم شاعر هم بیان می‌‌کند. اگر خطاب این بود که رفعنا ذلک الحکم فی مورد العالم الشاعر دیگه نمی‌توانیم ما اثبات استحباب بکنیم. آن حکم چیه؟ همان حکمی که مفاد خطاب اکرم کل عالم هست. اینجا هم این است که رفع القلم ذاک القلم المجعول علی البالغین، قلم احکام الزامیه که مضمون خطابات اولیه است، آن احکام الزامیه را، آقای خوئی این‌جور معنا بکنند که آن‌ها را از صبی برداشتیم، خب نه رفعنا حد لزوم آن احکام را.

بله، این بیان به نظر ما در حدیث رفع تمام نیست. رفع القلم عن الصبی، به نظر ما البته خلافا للسید الخوئی، بیش از رفع قلم مؤاخذه، رفع قلم کتابت سیئات ظهور ندارد. در روایت داریم اذا بلغ کتب علیه السیئات. رفع قلم هم بیش از این ظهور ندارد که قلم کتاب سیئات را از صبی برداشتیم نه قلم کتابت احکام. بیش از این ظهور ندارد. می‌‌گوید قلم را برداشتیم از صبی. خب قلم چند جور است: قلم کتاب احکام داریم، قلم کتاب سیئات داریم. حذف متعلق که مفید عموم نیست. خود مرحوم آقای خوئی هم نظرش این است. خب قلم را برداشتیم از صبی، قلم کتاب احکام؟ از کجا؟ شاید مراد قلم کتابت سیئات باشد که در روایات دیگر هم آمده. یعنی لاتکتب علیه السیئات. و الا ظلم می‌‌شود از صبی حرام نباشد؟ آدم‌کشی بر صبی حرام نیست؟ صبی ممیز که قابل تکلیف است. صبی غیر ممیز مثل بهائم می‌‌ماند، مثل دیوار می‌‌ماند، ‌مثل پرنده می‌‌ماند، او که قابل تکلیف نیست. صبی ممیز می‌‌شود به او بگوییم: رفعنا عنک حرمة الظلم؟ پس قاعده ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع کجا رفت؟ وقتی عقل می‌‌گوید حرام است ظلم شارع می‌‌تواند بگوید ظلم حرام نیست اگر صبی ظلم بکند؟

[سؤال: ... جواب:] یعنی ترخیص داد در ترک؟ ... بناء بر نظر مشهور که می‌‌گویند قاعده ملازمه داریم: کلما حکم به العقل حکم به الشرع عقل حکم می‌‌کند که صبی نباید ظلم بکند‌، آن وقت شارع بگوید که من حکم نمی‌کنم؟ ‌این خلاف قاعده ملازمه است. مگر این‌که شما قاعده ملازمه را قبول نکنید.

اصلا ما به نظرمان حدیث رفع ظهوری ندارد بیش از رفع قلم کتاب سیئات. همان‌ که در روایت دیگر می‌‌گوید اذا بلغ الصبی کتب علیه السیئات. یعنی کنایه است از مؤاخذه و عقاب.

[سؤال: ... جواب:] ممکن است شارع حکم را بنویسد، واجب است صبی اداء امانت کند، ‌حرام است ظلم کند و لکن اگر صبی این کار را کرد مؤاخذه نمی‌شود. الان در قوانین کشوری هم همین است. این‌طور نیست که صبی قانون شاملش نشود. نه، حبس تعزیری ندارد؛ حبس تادیبی دارد. دارالتادیب می‌‌برنش نه دارالتعزیر. اما قانون شاملش می‌‌شود. پس حدیث رفع به نظر ما دلیل بر رفع احکام الزامیه نیست. و الا اگر دلیل بر رفع احکام الزامیه بود این جواب دوم که ما از طرف آقای خوئی عرض می‌‌کنیم جواب درستی بود.

[سؤال: ... جواب:] رفعنا تلک الاحکام. ... آقا! تلک الاحکام الالزامیة آن احکام الزامیه فی حد ذاتها را می‌‌گوید. اگر شما می‌‌گویید اکرم کل عالم بعد بگویید رفعنا ذلک الحکم عن الصبی، عبیدی یکرمون العالم بعد بگوید رفعت ذلک الحکم عن الصبی، آن عبدی که صبی هست آن حکم را از او برداشتم، کدام حکم؟ یعنی حکمی که فی حد ذاته الزامی است. حکم را برداشت نه مرتبه حکم را که لزومی بودن آن است.

ما ممکن است شما بفرمایید که ما در مورد صبی، حالا حدیث رفع، ما گفتیم رفع کتاب سیئات نه رفع احکام، آیا نماز واجب است بر صبی، منتها عقاب نمی‌شود؟ جواب این است که نه، در مورد نماز و روزه دلیل داریم. هم روایات داریم که تا قبل از بلوغ نماز بر صبی واجب نیست، هم موثقه عمار تعبیرش این است: اذا بلغ الغلام ثلاث عشر سنة کتبت علیه السیئات و جری علیه القلم و وجب علیه الصلاة و الصیام الا ان یکون قد احتلم قبل ذلک و اذا بلغت الجاریة ثلاث عشر سنة کتبت علیها السیئات و جری علیها القلم و وجبت علیها الصلاة و الصیام الا ان تحیض قبل ذلک. ‌قریب به این مضمون.

این فقره دومش معرض‌عنه اصحاب است. هیچ فقیهی ملتزم نشده که دختر، سیزده ساله بالغ بشود. کلمات فقهاء را ببینید! راجع به پسر اختلاف است. سیزده سال گفتند پانزده سال گفتند. اما فقهاء ما راجع به بلوغ دختر، سیزده سال نگفتند. اجماع ادعا می‌‌کند شیخ در خلاف که بلوغ دختر اکمال تسع سنین است. در کتاب مبسوط جلد 8 یکجا می‌‌گوید بلوغ دختر به این است که پانزده سالش تمام بشود. حالا آن اشتباهی است که صادر شده، چون خود ایشان ادعای اجماع می‌‌کند اینجا این‌جور می‌‌گوید. اما این‌که سیزده سال هیچکس ملتزم نشده. اما راجع به بلوغ غلام معرض‌عنه اصحاب نیست. حالا ما روی آن جهت کار نداریم. روی این جهت کار داریم که می‌‌گوید اذا بلغ وجب علیه الصلاة و الصیام، یعنی قبلش واجب نیست.

آن وقت نتیجه می‌‌گیریم که در مورد صبی با این بیان، چون حدیث رفع را ما قبول نداریم رفع کتاب احکام است، می‌‌توانیم جواب از فرمایش دوم آقای خوئی هم اگر آقای خوئی بفرماید که ظاهر حدیث رفع القلم رفع آن احکام الزامیه فی حد ذاتها هست، یکی حافظوا علی الصلوات است، می‌‌خواهد بگوید حافظوا علی الصلوات شامل صبی نمی‌شود. جواب می‌‌دهیم که ما حدیث رفع را دلیل بر رفع احکام نمی‌دانیم تا حاکم بدانیم بر آن خطابات اولیه و موجب تقیید موضوع آن‌ها بشود دلیل ما این موثقه عمار و مانند آن است که می‌‌گوید بعد از بلوغ واجب می‌‌شود. یعنی قبل از بلوغ واجب نیست. این مثل این می‌‌شود که اکرم کل عالم بعد بگوید لایجب اکرام العالم الشاعر، خب لایجب اکرام العالم الشاعر، اما مستحب هم نیست؟ اطلاق اکرم کل عالم می‌‌گوید نه چرا مستحب نباشد؟ لایجب نگفتیم لایستحب. اطلاق اکرم کل عالم می‌‌گوید که واجب نیست ولی چرا مستحب نباشد؟ این هم مفهومش این است که قبل از بلوغ نماز بر صبی واجب نیست، اما چرا مستحب نباشد؟ حافظوا علی الصلوات می‌‌گوید اصل استحباب نماز بر صبی را شما رفع ید می‌‌کنید؟ مثل اکرم کل عالم می‌‌شود با لایجب اکرام العالم الشاعر. فرق می‌‌کند با دلیل حاکم که بیاید بگوید رفعنا ذلک الحکم بالنسبة الی العالم الشاعر مثلا. آن حاکم است، آن یعنی می‌‌خواهد بگوید: آن حکمی که فی حد ذاته مفاد خطاب اکرم کل العالم بود شامل عالم شاعر نمی‌شود. او دیگه نمی‌شود به استحباب او قائل شد. این‌ها با هم فرق می‌‌کند.

یک نکته هم عرض کنم:

رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم اشکال سندی هم به آن گرفته شده. چون روایت اعمش، یونس بن ظبیان چند تا ضعیف در آن هست. اما یک توجیهی دارد برای قوت سند این روایت. و آن این است که عامه این روایت را مطرح کردند به عنوان مطاعن عمر. گفتند أتی بمجنونة فامر برجمها فقال علی علیه السلام أما علمت ان القلم مرفوع عن الثلاث عن الصبی حتی یحتلم و عن المجنون حتی یفیق و عن النائم حتی یستیقظ؟ اگر این حدیث مطابق با واقع نبود که عامه طرفدار عمر که نمی‌آمدند این را نقل کنند در کتب‌شان‌ که جزء مطاعن او شمرده می‌‌شود. معلوم می‌‌شود او این مقدار اطلاع نداشت از حکم دین که امر کرد به رمی مجنونه. خود این وثوق به این حدیث می‌‌آورد و لذا مشکل سندی ندارد مشکل دلالی دارد یعنی رفع القلم ظهوری ندارد در رفع کتابت احکام بلکه قدر متیقن رفع قلم کتاب سیئات است.

نتیجه این می‌‌شود آقای خوئی به این حدیث رفع تمسک می‌‌کند می‌‌گوید خمس بر صبی واجب نیست، رفع القلم عن الصبی. یعنی خمس به مال صبی تعلق نمی‌گیرد.

می‌گوییم نه، ‌کتاب سیئات رفع شده از صبی اما خمس به مالش می‌‌تواند تعلق بگیرد. ولیّش مکلف است به اداء، اگر ولیش اداء نکرد خودش بالغ شد، خودش بعدا اداء می‌‌کند.

این راجع به این بحث.

[سؤال: ... جواب:] حالا آن را باید دنبال ادله خودش بگردیم. نماز، ‌روزه، حج این‌ها از صبی برداشته شده. لازکاة فی مال الیتیم، مال یتیم یعنی مال صبی. یتیم خصوصیت ندارد، یتیم بخاطر این‌که پول‌دار بود. بابایش می‌‌مرد پول‌دار می‌‌شد. لازکاة فی مال الیتیم حالا اختلاف است که این مال، آقای سیستانی می‌‌گویند مال در آن زمان به معنای طلا و نقره بوده، حالا این خودش بحث خودش را دارد که مال یعنی طلا و نقره یا مطلق مال، هیچ مالی از اموال یتیم متعلق زکات نمی‌شود. این‌ها دلیل‌های خاص است. اما خمس که دلیل ندارد و لذا مشهور گفتند خمس به مال صبی تعلق می‌‌گیرد. و حدیث رفع هم بیش از رفع کتاب سیئات نیست. یا رفع احکام تکلیفیه نه رفع مطلق احکام اعم از احکام تکلیفیه یا وضعیه مثل خمس.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! برخی از آقایان اشکال کردند در رابطه با آن بحث قبلی که ایشان اشاره می‌‌کنند که اگر خطاب اکرم کل عالم اقتضاء می‌‌کند وجوب را، شما می‌‌گویید لایجب اکرام عالم الشاعر، آن وقت ملتزم بشوید که اکرام عالم شاعر مستحب، اکرام عالم غیر شاعر واجب، این خلاف ظهور سیاقی است که مراد جدی در هر دو یکی است. اکرم کل عالم ظهور سیاقیش این است که مراد جدی هم در هر دو چه در عالم شاعر چه در عالم غیر شاعر یکی است. این اشکالی است که در تعلیقه بحوث مطرح کردند. و لکن این اشکال درست نیست. ما همچون ظهور سیاقی نداریم. تعدد دال و مدلول اگر بود خب یک مدلول اصل طلب است که در هر دو محفوظ است. مدلول دوم که منع من الترک است در عالم شاعر رفع می‌‌شود‌، این خلاف ظهور سیاقی نیست. آنی که خلاف ظهور سیاقی است این است که استعمال مجازی و حقیقی و لو مجاز ادعائی، بگوید جئنی کل یوم بأسد، مرادش این است که روز جمعه حیوان مفترس بیاور روز شنبه رجل شجاع بیاور، این خلاف ظاهر است با این‌که مراد جدی است و الا مراد استعمالی اسد در موردی هم که اراده می‌‌کنید رجل شجاع را همان اسد به معنای حقیقی است، مجاز ادعائی است، ولی این خلاف ظاهر است که جئنی کل یوم باسد یک روز مراد جدی حیوان مفترس باشد، یک روز رجل شجاع باشد. این در استعمال مجازی همین‌طور است. ولی در تعدد دال و مدلول این‌طور نیست. تعدد دال و مدلول است، یک مدلول داریم شامل همه علماء می‌‌شود یک مدلول مطابقی داریم که مقدمات حکمت او را می‌‌فهماند منع من الترک یا عدم الترخیص فی الترک، او در مورد عالم شاعر رفع شد، در مورد عالم غیر شاعر رفع نشد. این خلاف ظهور سیاقی نیست. و مانحن‌فیه هم نتیجه این می‌‌شود ما ملتزم می‌‌شویم، حافظوا علی الصلوات در مورد صبی منع من الترکش برداشته می‌‌شود، ترخیص در ترک می‌آید، در بالغ این منع من الترکش محفوظ است به تعدد دال و مدلول. و لذا قاعده اولیه هم این است که اگر صبی اول وقت نماز بخواند بعد بالغ بشود نمازش مجزی است و نیاز به اعاده ندارد. دلیل خاص هم نمی‌خواهیم.

مسأله 18 را عنوان کنم ان‌شاءالله بعدا بحث می‌‌کنیم:

کسی در ضیق وقت، مقدسیش گل کرده، می‌‌گویند وقت تنگ است سریع نماز بخوان، می‌‌گوید: من نماز بی قنوت اصلا قبول نداریم، وقت می‌‌گذرد بگذرد. شروع می‌‌کند نماز با آداب با قنوت. صاحب عروه می‌‌گوید نمازت باطل است. امام می‌‌فرماید خلاف کردی اما نمازت صحیح است و لو یک رکعت در وقت را هم بخاطر این تاخیرت درک نکنی. آقای بروجردی می‌‌فرمایند نه آن نه این. اگر این تاخیرت در حدی است که یک رکعت را در وقت درک می‌‌کنی قاعده من ادرک می‌‌گیردت. و الا نمازت باطل می‌‌شود.

**پس مسأله سه قول است. تامل بفرمایید تا روز شنبه. به نظر ما حق با امام است. بیان خواهیم کرد.**